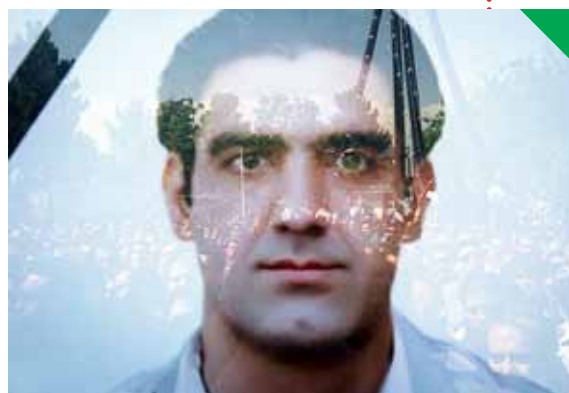


مردان فداکار

● ناصر بنی علی

اشاره

این صفحه بهانه‌ی یادکردی است از گذشت و فداکاری انسان‌هایی که در نزدیکی ما هستند و در زمان مناسب وظیفه‌ی انسانی و فطری خود را انجام می‌دهند. خصلت‌های نیک انسانی هیچ‌گاه از میان نمی‌روند. البته شاید گاهی در محاق عزلت یا سوءتعبیرها قرار گیرند اما همیشه هستند و می‌درخشند. این رخ‌نمایی‌ها در هر لحظه و دوره به‌گونه‌ای انجام می‌شود و می‌ماند تا به درس تبدیل گردد. سجایا و خصایل نیک و نام‌ساحبان آن‌ها به کتاب‌های درسی نیز راه یافته است و با اندکی برگشت به گذشته نام‌هایی را خواهیم یافت که گویی بر ذهن‌ها حک شده‌اند! دانش‌آموزان قدیم شاید معروف‌ترین نمونه از درس فداکاری را در داستان پطروس خوانده و دیده باشند. پطروسی که گویا وجود خارجی هم ندارد! پس‌رکی که شبی یک‌تنه شهری را از خطر شکستن سد و وقوع سیل نجات می‌دهد. این داستان چنان واقعی می‌نماید که در زمانه‌ی خود ذهن پاک کودکان را تا سال‌ها تحت‌الشعاع قرار می‌داد.



اما در جامعه‌ی ما سخن از حقیقت است و وقتی دهقان فداکار یا مثلاً دیگر قهرمانان وارد می‌شوند، رنگ و بویی ملموس دارند.

با طلوع خورشید انقلاب اسلامی و در ادامه‌ی آن شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران صفحه‌ای جدید از کتاب ایثار عملی و شهادت در پیش روی مردم کشور، گشوده می‌شود. رزمندگان و ایثارگرانی به میدان رزم می‌آیند که هریک نمونه‌ی عینی از خودگذشتگی هستند و بی‌هیچ چشم‌داشتی به بذل شیرین‌ترین داشته‌های خود یعنی جان می‌پردازند. شهید فهمیده، شهید چمران، شهید دریاقلی سورانی و بسیاری دیگر، از جمله‌ی این ایثارگران هستند. البته در باغ شهادت بسته نیست و ایثارگران هنوز در صحنه‌اند.



می‌گویند خاموش است!

پس از گذشت سال‌ها، برخی می‌گویند دیگر مشعل ریزعلی خواجوی و صدای رسای آن کارگر خوزستانی -دریاقلی سورانی- خاموش شده است و باید امروزه آن‌ها را مثلاً در موزه‌ها بجویم. ما با بغض و تردید در این فکر هستیم که چه بگوییم؟ آیا می‌شود نفس ذخایر اخلاقی به شماره بیفتد و تعداد ستاره‌های فداکاری از عدد انگشتان دست کمتر باشد؟

از کتاب و قیل و قال مدرسه بیرون بیاییم. در آن هنگام خواهیم دید که این ذخایر، همچون باقیات صالحات در حال تالو و افاضه هستند. هنوز در میان دریای خروشان مردم، موج‌هایی اثرگذار وجود دارد.

آتش نشان فداکار

هنوز در خیل مردم و از میان جمعیت مردان دلسوز و ایثارگران گمنامی چون ریزعلی یا دریاقلی و دانش‌آموزانی سالک مانند حسین فهمیده و آتش‌نشان‌هایی فداکار همچون امید عباسی پیدا می‌شوند که اسوه‌ی گذشت و ایثار شوند.

امید عباسی تنها ۳۵ بهار از عمرش می‌گذشت. او که آموزش‌های زیادی دیده بود و خطر را می‌شناخت، دل به آتش زد تا کودکی را از میان دود و شعله‌های کشنده نجات دهد.

امید می‌توانست کارش را در حد وظیفه و خوش‌آیند شاهدان ماجرا انجام دهد. او می‌توانست بماند، فرماندهی واحد مربوطه‌اش را انجام دهد و امید خانواده و فرزند خود باقی بماند اما آگاهانه تن به این فداکاری سترگ داد و رفت.

یکی از آتش‌نشان‌های ایستگاه ۱۰۰ می‌گوید: «با اعلام ستاد

فرماندهی و به صدا درآمدن زنگ آتش‌سوزی، به سرعت برای کمک به آتش‌نشانان دیگر خود را به محل حادثه در بزرگراه همت غرب و شهرک شهید باقری رساندیم. دود و آتش از طبقه‌ی دهم ساختمانی بیرون می‌زد. شدت حرارت به حدی بود که آسانسور را از کار انداخته بود. از راه‌پله و با تجهیزات بالا رفتیم و سه نفر از اعضای یک خانواده را سالم به پایین منتقل کردیم».

روبه‌رو شدن با امید

آتش‌نشان ایستگاه ۱۰۰ می‌گوید: «من قبلاً امید عباسی را ندیده بودم. در مراحل پایانی عملیات صدایی شنیدم. به سختی می‌شد از میان دود و آتش جایی را دید. جلوتر رفتیم. دیدم یکی از نیروها بدون ماسک روی زمین افتاده است. دستگاه تنفسی‌ام را باز کردم و به او دادم. به کمک دوستان او را که دچار دودزدگی و مسمومیت ناشی از تنفس آن شده بود، پایین آوردیم. بلافاصله مشغول تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی شدیم اما فایده‌ای نداشت.»

شهید امید عباسی از پیش فکر همه چیز را کرده بود. او حتی با دریافت کارت اهدای عضو، آمادگی خود را برای هر نوع فداکاری اعلام کرده بود.

در آن لحظه نیز با دادن ماسک اکسیژن خود به دختر بچه‌ای نه ساله که در میان آتش و دود گرفتار شده بود، به استقبال مرگی با عزت رفت تا بگوید که ایثار و جوانمردی هرگز نمی‌میرد.

